

کارو

غصه می خورم
به رغم یقینم که در تسلسل اعصار
بسما امید ماندگاری رده شما و ما
بر امتداد لایتناهی،

پندار پوج - مایه ای از وهم تیره رنگی نیست.
و نیز اگر بماندمان اثری،
مگر سرشک حسرت و هیهات
برلوح سنگی نیست.
با اینهمه،
باز

غصه می خورم که زودا زود
شما که جملگی همه گنجینه ای ز تذکره هایید،
شما که حافظان ادب
و ناقلان اساطیر باستانی هایید،
برهنه پا،
دریغا -
به جیر مقدار
بدان سفر دور تاگزیر می روید
و آن همه قصه های نکفته هنوز را
در کوله بار سینه
با خویش می برید
و هیچtan دکر، افسوس
مجال درنگی نیست.

- خیلی غصه می خورم -
چکنم؟

در این رواق غریبه،
به کوچ راویان حساسه های کهن
در نگریستن

- حتا، اگرچه به رسم توالی فصل -
اندیشه لشکی نیست

«در زیر آسمان برای هر واقعه فصلی،

و برای هر منظور زمانی است:

... وقتی برای کلشن و زمانی برای درویدن،

... هنگامی برای سوک، و ذکرگاهی برای رقص و سرور؛

... زمانی برای تولد، و وقتی برای مرگ.

«و چون این سروده بوده است، سلیمان پادشاه، فیلسوف
شاعر، در هزاران سال پیش؛
و هنوز هم چنین است تا به امروز؛ پیام صافی این سروده،
دایره در دایره های مکرر تکرار می خواهد شد، تا ابدالاباد؛ زیرا
که خداوندگار، هر واقعه را در وقت و قوع مُقدَّش نیکو ساخته
است.»

و من این برگ سبز را به بزرگواران؛ احسان یار شاطئ، سیمین
بیهبانی، مشق همدانی، شجاع الدین شقا، منوچهر امیدوار و
دیگر یگانه عزیز آمنون نتصرس... و به دیگر ادب گستران و
فرهنگ پیوران زمانغان، با امید و آرزوی سلامت و طول عمر
با کرنشی صادقاته پیشکش می کنم.

جهانگیر صداقت فر

«در هیهات ناگزیری واقعه»

غصه می خورم،

به رغم باوری استوار

که گلختت روزگار
به جز کذار کوته و تنگی نیست،
و رهروان پیر خردمند را
در این گفرا

پروای هیچ نام و نشان و ننگی نیست.

با نرمتابِ رقصِ شعله در آتشدان

یلدا

شب درود به خورشید و پشت به سرما
با یار نارگونه
انار رسیده
دانه کردن و خوردن

بر پرده بندهای درون انار تأمل کردن
بر نام و یاد بند نشیتان ناگزیر درود فرستادن
بر بند و بند ساز و مدرسه بندگی برآشتن

یلدا

بلندترین شب
یلدا

شبی بلند نه آن سان ولی دراز که تاب آورد،
تا من حدیث حسرت دیرین بازدیدن خورشید بر فراز دماؤند را
تعام بکویم!

یارا

حکایت من و ما

قصه ای بلندتر از یلداست!

عمری به راه چشمه خورشید و راه بی پایان
راهی درشتاتک که از راستای بوزخ دیروزهای گمشده تا فرداست!
باری مگر شراره ای از آفتاب سینه البرز را - به فالی نیک -
در عمق چشم های درخشان و مهربان تو در این شب سیاه بجویم!
و بوی آشنا و حشی گل های سرخ دره دربند را،
از لاله برگ های لبنان تو بشنو: از
آن عطر را دوباره ببویم!

پاریس ۱۸ دسامبر

صحبت حکام، ظلمت شب یلداست
نور ز خورشید جوی بو که برآید
حافظ

هنوز با همه دردم امید درمان است
که آخری بود آخر شبان یلدا را
سعدي

از: نعمت آزوم

شب یلدا

یلدا

بلندترین لحظه های قامت تاریکی
در آستان سُجده به روشنسرای زایش خورشید:
میترا!

یلدا

شمار بازپسین نبض های طاقت تاریکی
در زادروز مهر جهان پیرا:
مهر سوار به گردونه طلائی گیتی سپار نیرومند
با نیماتیج تافته از نیزه های نور
ایزد بزرگ باتوی پیمان و مهر
مهرنگاهبان بوم و بیر ایران
این چشم زخم دیده فراوان
از دستبرد و ترکتاز ائیران
مهر نماد پاک اهورا
نازندۀ گشوده جهان با سپاه نور

برآیان ز خاوران و تاخته تا مغرب
پاشنده در خلشی آئین مهر در زمانه تاریک
روی باختران
بخشنده شناسنامه و آئین زادروز به عیسا!

یلدا

شب دراز نخفتن
تا صبحگاه، پرپر خاموشی ستاره شمردن
و شادمان میان عزیزان به بانگ نوشانوش
از مهر و مهربانی و پیمان و عشق، سخن کردن
ز آئینه های یک یک دل ها غبار زدودن

یلدا

شب حکایت خورشید های نوینده بسیار آرزوی نیک
شستن

با سفره بزرگ شب چلت
در کنار سرو
با سبز و سرخترین های هدیه این آب و خاک:
سرو و انار و سیب و از این دست گونه گونه فراوان